

چالش‌ها و تنش‌های دیموکراسی

بخش دوم

دیموکراسی و حکومت مردم

حق رای دادن شهروندان ایالات متحده نمی‌تواند بدلیل نژاد، رنگ، یا موقعیت بردگی در گذشته، به وسیله [دولت] ایالات متحده یا هر دولت دیگری، انکار و یا محدود گردد. قانون اساسی ایالات متحده (۱۸۷۰)

آبراهام لینکلن تعریف جامعی از دموکراسی ارائه کرده است، به صورت: " حکومت مردم، به وسیله مردم، و بر مردم. " لکن برای این که حکومت مردمی باشد و " از مردم"، ضروریست که مردم خود تصمیم بگیرند کدام شخص یا اشخاصی رهبران آنها باشند و بر ایشان حکومت کنند. بدون انتخابات منصفانه و آزاد امکان برقراری جامعه دموکراتیک وجود ندارد؛ و بدون این که مقامات دولتی بطور دائم در معرض پاسخ گویی به رای دهندگان [مردم] باشند به هیچ وجه نمی‌توان تضمینی برای اجرای [استیفای] حقوق آنان یافت. لذا حق رای نه تنها یکی از مهمترین آزادی‌های فردی است، بلکه سنگ زیر بنای حکومت آزاد نیز می‌باشد.

در طول تاریخ آمریکا اینکه چه کسانی دارای این حق هستند سؤالی دائمی بوده. جستاری که هم چون یک رشته گذشته [تاریخی] آمریکا را بهم پیوند داده رشد و گسترش تدریجی حق رای محدود از مردان سفید پوست دارای تمکن، به حق رای عام برای تقریباً همه کسانی که بیش از هجده سال تمام دارند. مضمونی دیگر [که ذهن متفکرین را بخود مشغول داشته] اینست که چگونه به ارزش کاملاً مساوی هر رای دست بیابیم، تا آنجا که در یک سیستم فدرال امکان دارد. اما از آنجا که مردم آمریکا این حق را امری بدیهی تلقی میکنند، تا کنون این فرصت پیش نیامده که بطور کامل از این حق استفاده شود.

با قریب ۲۰۰ میلیون شهروند حائز شرایط رای دادن، بسیاری مردم فکر میکنند یک رای تنهای آنها تاثیر چندانی ندارد. لکن نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ مردم را باین فکر واداشته که گویا هر رای [تنها نیز] به حساب می‌آید.

منتهی اشتباه است اگر تصور شود که بسط و گسترش حق رای همواره روندی یک سویه، به ناچار، و آرام { را طی کرده}. گرچه آمریکائیان مستعمره نشین معتقد به رای آزاد بودند، لکن آنها این رای را تنها محدود به مردان صاحب تمکن می‌خواستند؛ یعنی کسانی که ثروت و تمکن آنها فهم بالاتر و کامل تری از نیاز های جامعه را به آنان ارزانی میداشت. تاریخ توسعه حق رای، گرچه از ضروریات کارکرد دموکراسی و حمایت از حقوق فردی بود، لکن در عین حال حدیثی است از برخورد و کشمکش دائمی.

الکسیس دو توکویل، دموکراسی در آمریکا (۱۸۳۵)

زمان که جماعتی شروع به کنکاش در کیفیات رای دادن میکنند، میتوانیم مطمئن باشیم که دیر یا زود دست بکار انحلال کامل آن خواهد شد. این یکی از ثابتترین قواعد رفتار اجتماعیست. هر چه محدوده های حق رای دادن را گسترده تر کنیم، نیاز بیشتری برای بسط و توسعه آن احساس خواهد شد؛ زیرا بعد از هر امتیاز دهی، نیرو های دموکراسی قویتر خواهند شد، و به همان نسبت نیز خواسته هایش هم پا با قدرت بیشتر او افزایش می‌یابند. مطالبات آنها که زیر خط حائز شرایط [رای دهندگی بودن] قرار دارند، به نسبت تعداد کسانی که بالای خط هستند افزایش خواهد یافت. عاقبت آنچه استثنا بوده تبدیل به قاعده میشود؛ امتیاز دهی ها یکی پس از دیگری و بدون وقفه یکدیگر را دنبال خواهد کرد، و دیگر نمی‌توان تا رسیدن به حق رای عام و عمومی روند را متوقف نمود. علیرغم «قاعده» دو توکویل، گسترش به سمت رای عام و عمومی، روندی نه مستقیم و هموار و نه آسان بوده. در دوران جاکسونی (دهه ۱۸۲۰ تا دهه ۱۸۴۰) نبرد های سیاسی سخت و تلخی در جریان بود تا شرط تمکن و دارایی را حذف کردند. یک جنگ داخلی خونین که عملاً " مملکت را دو نیمه ساخت لازم بود تا حق رای را به بردگان سیاه پوست سابق ارزانی دارد.

در جنگ اول جهانی نوبت طرفداران حق رای بانوان بود که پیگیر شعار دموکراسی وودرو ویلسون شدند و کار خود را پیش بردند. بهمین صورت فداکاری مردان رنگین پوست طی جنگ دوم جهانی باعث شد که دادگاه ها شروع به تخریب موانعی کردند که بر سر راه حق رای سیاهان قرار داشت. و عاقبت مرگ آن همه مردان جوان در ویتنام در دهه ۱۹۶۰ بود که موجب شد سن رای دادن را به هجده سال پائین آوردند. این اواخر، دعاوی طولانی و پیچیده ای در دادگاه های فدرال لازم بود تا پاره ای عدم تناسبات را میان قوانین ایالتی، که حاصل جابجایی های جمعیتی در طول صد سال و بیشتر بود، از بین ببرد تا تساوی آرا در بسیاری از ایالات بهتر برقرار گردد. هر قدم در گسترش حق رای با مبارزه فراوان حاصل شده، و مسیر به سمت رای عام و حق رای عمومی نه کوتاه بوده و نه راحت. جان آدامز به جیمز سالیوان در مورد حق رای عام (۱۷۷۶)

همان استدلالی که ما را قانع میکند بپذیریم کلیه مردانی که دارای هیچ تمکنی نیستند بتوانند همراه با کسانی که دارای تمکن هستند رای بدهند ... همان نیز ثابت میکند که باید این حق را به زنان و کودکان نیز بدهیم؛ زیرا بطور کلی میتوان گفت زنان و کودکان دارای قضاوتی روشن و ذهنی مستقل باندازه مردانی که کلاً دچار فقر مادی هستند میباشند ... اعتماد بفرمائید آقا، که باز کردن چنین باب خطرناکی در این میحث جدال بر انگیز، یعنی سعی در تغییر کیفیات رای دهندگان، پایانی نخواهد داشت. تقاضا های تازه ای عنوان خواهد شد، زنان درخواست حق رای خواهند کرد؛ جوانان دوازده تا بیست و یک سال خواهند پنداشت به حقوق آنها توجه کافی نشده است؛ و هر مردی [انسانی] که حتی دیناری در جیب ندارد درخواست حق مساوی با دیگری را در کلیه امور کشوری خواهد داشت. این موجب خواهد شد کلیه امتیازات و تفاوت ها از میان بروند، و به این ترتیب تمامی مقامات و رتبه های اجتماعی به یک سطح مشترک و یکسان فرو خواهند افتاد. نظر آدامز در زمان انقلاب آمریکا و پی ریزی قانون اساسی نظر مشترک و حاکمی بود، بهمین دلیل در قانون اساسی حتی اشاره ای نیز به حق رای نشده بود. هم کشور مادر و هم مستعمرات آن بر حق رای محدودیت هایی از جنس مالکیت و تمکن گذارده بودند، و این اقدام را مبتنی بر دو فرض قرار داده بودند. اول این که مردانی که دارای دارایی، بویژه زمین، بودند دارای "نفع" و دلیلی در حفظ و حراست از جامعه و دولت بودند بخاطر حفظ و حمایت از ثروت و دارایی خود. دوماً تنها مردان متمکن دارای «استقلال» رای لازم برای اتخاذ تصمیمات سیاسی و طبعاً «انتخاب اعضای انجمن یا مجلسی بودند که می باید در خصوص این مسایل بحث و گفتگو کرده به تصمیماتی برسد. سرباز و تئورسین سیاسی انگلیسی قرن هفدهم بنام هنری آیرتون نوشت مبنای آزادی آنست «آنها که قانون گذاران را انتخاب میکنند باید خود مردانی باشند که از اتکا و وابستگی به دیگران خلاص و آزاد شده باشند.» این نوع استقلال برای مردم طبقات بالا و متوسط تنها از طریق داشتن دارایی [ارضی] بدست می آمد. این نوع مفهوم «استقلال» به حذف زنان (که وابسته شوهرانشان بودند)، و افراد جوان (که متکی به پدران یا اولیای خود بودند)، و بردگان و مستخدمین (که وابسته اربابان خود بودند)، و بالاخره مزد گیران (که متکی به مزد و اشتغال موقت برای تامین معاش خود بودند) منجر میشد. بعلاوه تعدادی از مستعمرات کاتولیک ها و جهودان، و نیز سرخ پوستان را، از صفوف رای دهندگان حذف کردند. بعلاوه میزان دارایی لازم برای این که کسی از حق رای دادن بر خوردار گردد نه تنها از ایالت به ایالت و مستعمره به مستعمره دیگر فرق میکرد، بلکه حتی در داخل یک مستعمره نیز میان شهر و روستا تفاوت داشت.

مردم در مناطق شهری ممکن بود دارای املاک کمتری نسبت به پسر کاکاهای روستا نشین خود باشند، اما دارای اموال به مراتب بیشتری باشند. روی هم رفته مورخین ارزیابی میکنند که در زمان انقلاب آمریکا، نسبت مردان سفید پوست بالغی که میتوانستند رای دهند، رقمی در حدود سه نفر از هر پنج نفر بودند؛ این رقم گر چه از رقم [نسبت] بریتانیای کبیر بالاتر بود، لکن بهر حال نسبتی کوچک و بی مقدار بود. معذالك انقلاب دارای اثرات به مراتب دمکراتیک تر و مردمسالارانه تر از آنچه طرفدارانش انتظار داشتند از خود بجا گذاشت. اگر کسی شعار نبرد را به مفهوم «هیچ مالیاتی بدون نمایندگی»، شعاری که در پی شورشهای استامپ تکس [مالیات تمبر] (۱۷۶۵) شایع شده بود جدی می گرفت، بسیاری کسان که مالیات خود را می پرداختند از آن حق محروم شدند. آنها یا دارایی نداشتند و معذالك مالیات خود را بر روی اجناسی که خریده بودند میپرداختند، و یا این که دارایی آنها از حد اقل ضروری برای دادن رای کمتر بود. نویسنده ای در مریلند گزرت در ۱۷۷۶ اعلام داشت: "بالاترین و غایی ترین هدف تمامی آزادی ها برخورداری است از حق رای آزاد و عام [و عمومی]. چنانچه این مطلب درستی بود، پس هشت نفر از هر ده نفر کولونبیست یا [مستعمره نشین] عملاً از این حق و آزادی محروم بودند.

لکن مستعمره نشینان حساس و شورشی از درک کامل این طرز تفکر در نماندند. گر چه آدامز و سایر رهبران محافظه کار سعی کردند حق رای محدودی را بر قرار نمایند، شورش علیه تامروایی [استبداد] شاه زمینه را برای شورش مشابهی علیه محدودیت های مالکیت بر حق رای نیز فراهم آورد. قاعده «هیچ درخواست مالیاتی بدون نمایندگی» همان گونه که در مورد مجمع دولتی و شورای شهر کاربرد می یافت بهمان نحو در مورد پادشاه و پارلمان هم مصداق می یافت. اگر قرار بود که مردم یک حکومت غیر دمکراتیک را جایگزین حکومت مشابه دیگری کنند، طبیعی است حاضر نمی شدند برای استقلال خود بجنگند. در اوج انقلاب شهروندان ماساچوست غربی اعلام داشتند، "هیچ کس را نمی توان وادار به قبول قانونی کرد که نه خود به شخصه آنرا تأیید [تصویب] کرده، و یا نماینده قانونی او چنین کرده است".

در نتیجه، لا اقل در پاره ای مناطق، مفهوم شرایط مالکیت، منجر به ظهور شرایط مالیاتی شد. اگر کسی مالیات می پرداخت، او باید می توانست رای دهد، زیرا تنها از طریق رای آزاد [مردم] بود که میتوانستند از سوء استفاده قدرت توسط حکومت جلوگیری کنند و آنها را از آزادی خود محروم نمایند. نتیجه نهایی این شد که گرچه حق رای عام پس از انقلاب قطعاً گسترش یافت، هنوز تا حق رای کامل و عمومی راه درازی در پیش بود، و شرایط مالکیت، خواه بصورت داشتن دارایی غیر منقول و منقول، و خواه بشکل حد اقلی از مالیات، زمینه حق رای را تا حدود پنجاه سال دیگر دچار محدودیت ساخت.

ولي آیا تملك دارايي های بیشتر به انسان خرد بیشتر نیز میدهد؟ آیا عشق به آزادی و آزادگی و فهم بهتر امور اجتماعی و سیاسی بستگی به ثروت شخص دارد؟ در این مورد، بنیامین فرانکلین، که شاید معتقدترین و عمیقترین متفکر دمکرات در جلسات مجامعی بود که بیانیه استقلال را در ۱۷۷۶ و قانون اساسی را در ۱۷۸۷ طرح و تصویب نمودند، بطور یقین این گونه فکر نمی کرد.

بنیامین فرانکلین در باره حق رای

امروز مردی صاحب نره خری است که پنجاه دلار می ارزد، و لذا او حق دارد رای بدهد؛ اما قبل از انتخابات بعدی نره خر می میرد. البته در این فاصله مرد تجربیات بیشتری بدست آورده، علمش در مورد اصول حکومت و آشنائیش با بشریت و جامعه افزایش یافته، و در نتیجه او اینک دارای صلاحیت بیشتری برای انتخاب اصلح حکومت گران است افسوس که خر مرده و مرد نمی تواند رای دهد. و حال آقایان، لطفا "به بنده بفرمائید، حق رای به چه کسی تعلق دارد؟ به مرد یا به نره خر؟

این اظهار نظر فرانکلین بکرات طی پنجاه سال بعد، هم پا با داغتر شدن نبرد برای کسب حق عام رای دادن، در ایالات مختلف تکرار شد. (از زمان تاسیس کشور تا جنگ داخلی مقررات مربوط به رای دادن توسط ایالات کنترل می شد. حتی امروز، با وجودی که تعدادی اصول قانون اساسی و نیز قانون فدرال حقوق رای دهنده وجود دارند، لکن مسئولیت اصلی برای اداره کردن حق رای با ایالات است.) شرایط و نیازهای مالکیتی بتدریج در ایالات مختلف، یکی بعد از دیگری، حذف گردید، بطوریکه تا ۱۸۵۰ در همه جا از میان رفته بود. تا ۱۸۵۵ شرط پرداخت مالیات نیز از میان رفته بود، به این ترتیب تقریباً هیچ مانع اقتصادی بر سر راه [حق] رای دادن برای مردان بالغ سفید پوست وجود نداشت.

دلایل متنوعی توسط صاحب نظران برای این تحول ارائه گردیده است. آنها عمدتاً به اصلاحات دمکراتیک دوران جاکسون اشاره دارند، که بسیاری امتیازات اقتصادی را از میان برداشت. گسترش اتحادیه به سمت غرب باعث تشکیل ایالاتی شد که هنوز صاحب ثروت زیاد نبودند، و روحیه مساوات طلبی پیشتازان و مهاجرین مرز نشین در آنها حاکم بود. در ایالات قدیمی تر رشد صنعت و شهرهای صنعتی منجر به ایجاد طبقه کارگر پر شماری شد که خواستار مشارکت در روند سیاسی کشور بودند، گرچه اعضای آن فاقد مالکیت ارضی یا دارایی منقول قابل توجهی بودند. حتی در ایالات جنوبی، جایی که مَلَک و اشرافیت زمین دار هنوز حرف آخر را میزدند، رشد طبقات متوسط و کارگر شهر نشین موجب گردید تقاضا برای حق رای بدون قیود و شرایط مالکیتی ایجاد شود و افزایش یابد. شهروندان ریچموند در ویرجینیا در سال ۱۸۲۹ عریضه ای تقدیم کنوانسیون قانون اساسی ایالتی کردند، و عنوان نمودند هر گاه حکومت [مشترک المنافع] نیازی برای دفاع از خود در مقابل قشون خارجی ببیند، همان طور که در گذشته هم اتفاق افتاده، هیچ تفاوتی میان آنها که صاحب زمین هستند و آنها که زمین ندارند، قائل نیستند. **یادداشت غیر- زمین داران شهر ریچموند (۱۸۲۹)**

شرایط مالکیت [تفاوت نفرت انگیزی را میان اعضای همان جامعه ایجاد میکند، و بخش عمده ای از شهروندان را از هر نوع مشارکتی در تصویب قوانین محروم می نماید؛ در حالیکه آنها بهم مربوطند و خون و ذخایرشان را برای دفاع از آنان تخصیص میدهند؛ و [این حق را] که بالاترین امتیازات است ... به طبقه ای دیگر میدهد، نه به خاطر خدمات اجتماعی اشان، بلکه به خاطر میزان ثروت آنها ...

در وقت خطر آنها هیچ تفاوتی میان پسران ویرجینیا قائل نشدند. لیست سرباز گیری را مورد بازبینی دقیق قرار ندادند و آنرا با فهرست رای دهندگان مقایسه نکردند، تا لاقلاً اسمی آنان را که از فهرست مردان آزاده حذف کرده بودند از لیست مزبور قلم بگیرند. اگر نام شهروندان بی زمین را، در زمان صلح، با خفت و بی آبرویی از فهرست رای دهندگان قلم گرفته اند، حد اقل در زمان جنگ، لطف فرموده آنان را به میادین نبرد فرا می خوانند. بزرگترین نیرویی که موجب بسط و گسترش حق رای شد احتمالاً "ظهور احزاب سیاسی منظم و سازمان یافته بود که فهرست هایی از نامزد های انتخاباتی را ارائه میدادند که مدعی بودند با چنان دید گاه سیاسی برای فلان مقام یا موقعیتی کاندید شده اند. در طول نیمه اول قرن نوزدهم حزب دمکرات به رهبری آندرو جاکسون به بسیج رای دهندگان شهری پرداخت و مبارزه ای را آغاز کرد که حق رای را گسترش دهد و قیود و شرایط مالکیت [اقتصادی] را حذف نماید. حزب مخالف آنان، حزب ویگ ها، که البته ترجیح میداد دایره رای دهندگان را محدود نگهدارد، بعد از این که دریافت مبارزه بی حاصلی را دنبال میکند، به صف مبارزین حق رای پیوست، با این امید که لا اقل بخشی از نام نیک و نیز رای دهندگان جدید را که اینک می توانستند رای خود را آزادانه به صندوق بریزند بخود جذب نمایند. اما اگر چه تا دهه ۱۸۵۰ اغلب مردان سفید پوست بالای ۲۱ سال می توانستند رای بدهند، هنوز دو گروه بسیار وسیع از روند [فعالیت] سیاسی بیرون و محروم مانده بودند --- آفریقایی - آمریکائیان [سیاه پوستان] و زنان هیات [نمایندگان] اعزامی به کنوانسیون قانون اساسی ایندیانا (۱۸۵۰)

بر اساس درک کلی که ما از حق عام و عمومی رای داشتیم، من اشکالی در کار نمی بینم ... لکن اگر نیت پیشنهاد دهندگان قطعنامه این باشد که حق رای را به زنان و سیاهان [زنگیان] نیز اعطاء کنند، من با آن مخالفم. " همه

مردان سفید پوست بالای بیست و یک سال سن"، --- این آن زبانی است که من حق رای عام را از آن می فهمم. وضعیت حقوقی بردگان سیاه در جنوب بر اساس قانون کاملاً محدود بود؛ و آنها دارای هیچ نوع حقی نبودند تا چه رسد به حق رای دادن. حتی آفریقایی - آمریکائیان آزاد [غیر برده] نیز، خواه ساکن شمال خواه جنوب، نمی توانستند رای بدهند.

از سوی دیگر زنان، علیرغم پاره ای اصلاحات قانونی که به آنها اجازه میداد صاحب دارایی املاک و مستغلات و ثروت منقول باشند و دعاوی حقوقی را در دادگاه طرفیت نمایند، معهذاً هنوز از طرف قانون و قانون گزار بعنوان وابسته همسران و پدران خود محسوب میشد، و بهمین دلیل نا صالح برای دادن رای . برای الغاء برده داری در ایالات جنوبی جنگی داخلی ضرورت یافت، و بعنوان بخشی از تلاش برای اعطاء وضعیت [اهلیت] حقوقی و حق مساوات به بردگان سابق، کشور [ملت] ناچار شد سه اصل متمم به قانون اساسی اضافه کند. متمم سیزدهم اساس برده داری را بعنوان یک نهاد الغاء کرد. متمم چهاردهم برای اولین بار شهروندی را خصیصه ای ملی دانست، و آنرا به تمامی کسانی که در ایالات متحده متولد شده بودند یا ملیت را تحصیل نموده بودند اعطا کرد. و بالاخره متمم پانزدهم همه ایالات را منع نمود که از اعطاء حق رای بر اساس نژاد خودداری کنند. متأسفانه وعده آزادی بردگان بزودی به بوته فراموشی سپرده شد، و ایالات جنوبی یکی پس از دیگری نه تنها موانع قانونی و آئین نامه ای بر سر راه قرار داده سیاهان را از صندوق رای دور نگاه داشتند، بلکه با وضع قوانین تبعیض آمیز و جداسازی نژادی آنان را به موقعیت پست تر و حقارت دائمی تنزل دادند. عاقبت در جنگ جهانی دوم، زمانی که سربازان آمریکایی اعم از سیاه و یا سفید برای شکست فاشیست ها می جنگیدند، بود که روشن شد شخص نمی تواند برای حقوق و آزادی مردمان دیگر در خارج از مرز هایش بجنگد در حالیکه از اعطاء همان حقوق به آمریکایی ها --- صرفاً به خاطر رنگ پوست شان --- خودداری میکند. در اواسط جنگ، دیوان عالی با چالشی در باب سیستم [انتخابات] مقدماتی تمام - سفید روبرو شد که در آن زمان شیوه متداول و شایع انتخابات در کل ایالات جنوبی بود.

در انتخابات مقدماتی اعضای هر حزب تصمیم می گرفتند کدام نامزد انتخاب اول حزب مزبور در انتخابات عمومی و نهایی در ماه نوامبر خواهد بود. گفته میشود که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۶۰ هر کاندیدی که برنده مرحله مقدماتی حزب دمکرات در اغلب ایالات جنوب بشود، تقریباً از پیروزی خود در انتخابات سراسری ماه نوامبر مطمئن میشد؛ زیرا حزب جمهوری خواه به آن اندازه در ایالات جنوبی ضعیف بود. گر چه مقدماتی باین گونه در انتخابات اثر گزار بود، و شاید بتوان آنرا مهمترین بخش روند انتخابات نامید، نظر به این که ایالات جنوبی هنوز بر افسانه ای که احزاب سیاسی را سازمان های [بخش] خصوصی میدانستند پا می فشردند، و لذا میتوانستند سیاهان را از عضویت و در نتیجه از رای دادن در مرحله مقدماتی باز دارند. در ۱۹۴۴ دیوان عدالت این افسانه نادرست را ابطال کرد، و روندی را آغاز نمود که برای اولین بار آفریقایی - آمریکائیان توانستند خواستار حق مشروع خود برای رای دادن شوند. مستشار دیوان عالی قاضی استانی رید، در پرونده اسمیت علیه آلبرایت (۱۹۴۴)

وقتی مقدماتی ها تبدیل به بخشی از ماشینی شدند که به کار انتخاب مقامات ملی، فدرال، و ایالتی میامد، چنانچه در واقع امر نیز چنین رخ میداد، همان آزمون ها و شرایطی که برای جلوگیری از ویژگی های تبعیض آلود و نژاد پرستانه میبایست به انتخابات سراسری اطلاق و اعمال میشد، در مورد مقدماتی ها هم باید بکار میرفت ... ایالات متحده یک دمکراسی مشروطه است. قانون آلی [اساسی] آن به کلیه شهروندان این حق را میدهد که بدون هر نوع فشار و یا قیدی از جانب ایالات به خاطر مسئله نژادی آزادانه در انتخاب مقامات مزبور شرکت کنند. این تضمین به مردم برای داشتن امکانات آزاد انتخاب را ایالت دیگری حق ندارد ابطال کند، و یا از طریق ظاهر سازی روند انتخاباتی خود را بشکلی در آورد که اجازه دهد یک سازمان اختصاصی و مربوط به بخش خصوصی اقدام به اعمال سیاست های تبعیض نژادی در انتخابات کند.

حقوق اساسی، اگر چنانچه میشد برآحتی آنها را دور زد و غیر مستقیم آن ها را بی اعتبار نمود، دارای ارزش زیادی نبودند. لکن نبرد برای آزادی و مساوات سیاهان هنوز به پایان نرسیده بود، و در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ موج عظیم نهضت حقوق اجتماعی به رهبری مارتین لوتر کینگ جوان و ثورگود مارشال و دیگران به حمله علیه تبعیض نژادی در دادگاه ها و سالن های کنگره ادامه یافت.

نتایج این مبارزه تا آنجا که به رای دادن مربوط میشد، شامل متمم بیست و چهارم در ۱۹۶۴ است که عوارض رای دادن را (که از مردم می خواست برای رای دادن مبلغی را بابت عوارض حق رای دادن بپردازند، و به این دلیل عده ای از مردم فقیر، بویژه سیاه پوستان را، از رای دادن محروم میکرد) ملغی می نمود، و نیز تصویب قانون سرنوشت ساز حقوق رای دهندگان در سال ۱۹۶۵ میشد. در نتیجه، اینک پس از ۱۰۰ سال متمم های باز سازی پس - جنگ داخلی را میشد پیاده کرد و به اجرا در آورد؛ و قوانین نه تنها پاره ای از اعمال و اقداماتی را که عملاً مانع از رای دادن سیاهان میشدند هدف قرار می دادند، بلکه به دولت فدرال این قدرت و اقتدار را میدادند که در همه سطوح نسبت به اعمال قانون اقدام نماید.

در مورد اهمیت قانون (حمایت از) حقوق رای دهندگان هر چه بگوئیم کم گفته ایم، نه تنها بخاطر موفقیتش در دادن حق رای به آفریقایی - آمریکائیان، بلکه به این لحاظ که بسیاری از مقررات مربوط به حق رای را عملاً ملی کرد و

از حالت ایالتی خارج ساخت. در يك سیستم حكومتي فدرال، بسیاری از امور و وظایف حكومتي توسط ایالات مدیریت می شوند؛ اموری که در کشور های دیگر توسط حكومت ملي اداره می گردند. همان گونه که قبلا اشاره رفت، رای دادن و امور مربوط به آن تا حدود زیادی بوسیله قوانین ایالتی کنترل می شد، و هنوز هم میشود. تا سال ۱۸۷۰، کلیه نیاز های رای گیری [انتخابات] بوسیله ایالات تعیین و تسجیل میشد؛ در آن سال متمم پانزدهم ظاهر" ایالات را از محروم کردن رای دهنده از رای دادن به دلیل رنگ پوست و یا نژاد، منع نمود. در متمم های بعدی حق رای به بانوان و جوانان ۱۸ سال به بالا نیز تعمیم یافت، ضمن اینکه عوارض [مالیات] رای دادن نیز ملغی شد.

قانون حقوق رای دهنده پا را فراتر گذاشت، و در ایالتی که دارای سابقه روشنی از تبعیض بود، ستاد های انتخاباتی، مراکز نام نویسی و ثبت نام انتخاباتی، و ادارات و تشکیلات رای گیری را کلا در اختیار مقامات فدرال قرار داد؛ و به این ترتیب تضمین می نمود که اقلیت ها از دادن رای محروم نگردند. بعضی ایالات هنوز در چهار چوب شرایط و مفاد (این) قانون ۱۹۶۵ قرار دارند، گرچه اداره امور روزمره رای گیری و گردش ماشین انتخابات بتدریج به حالت قبلی در آمده و به کنترل ایالات در می آیند. لکن اگر چه ایالات کماکان انتخابات را اداره و مدیریت می کنند، این اقدامات را تنها در چارچوب و تحت ضوابط و معیار های ملي [فدرال] انجام می دهند. اعلامیه کنوانسیون سه نکا فالز (۱۸۴۸)

ما اعلام می کنیم حقایق زیر جزء بدیهیات هستند: که همه مردان و زنان مساوی خلق شده اند ... تاریخ بشریت تاریخی ست مملو از صدمات و حق کشی از جانب مردان نسبت به زنان، که هدف مستقیم آن بر قراری و تداوم جباریت مطلق مرد است بر زن.

او [مرد] هرگز اجازه نداده است که زن حقوق غیر قابل انتقال و سلب نشدنی خود را در خصوص انتخاب و حق رای آزاد را به منصفه ظهور رساند. مرد زن را وادار کرده تن به قوانینی بدهد که خود در ایجاد آن هیچ سهمی نداشته. از طریق محروم کردن زن از این اولین و اساسی ترین حق يك شهروند، یعنی حق رای دادن و انتخاب، و در نتیجه با محروم کردن او از نمایندگان واقعی و منتخب او در مجالس قانون گذاری، مرد او را از همه جهات و طرق مختلف تحت ستم قرار داده است.

این که زنان از چه زمانی به طلب حق رای بر خواستند روشن نیست؛ از سوی دیگر شواهدی وجود دارد که نشان میدهد بعد از انقلاب زنان گه گاه در بعضی ایالات مبادرت به رای دادن می کردند. شروع جدی تظاهرات و مبارزات زنان برای کسب حق رای معمولاً به کنوانسیون سه نکا فالز در ۱۸۴۸ نسبت داده میشود؛ که بطور وضوح از اعلامیه استقلال نسخه برداری شده است؛ و در آن در عوض اعمال خلاف جرج سوم نسبت به مستعمرات آمریکائی، سیاحه گناهان مردان نسبت به زنان را آوردند. اما جنبش اصلاحات دهه ۱۸۵۰ تنها میتوانست يك تلاش عمده را پشتیبانی کند؛ و معلوم شد که آن نیز جنبش الغاء برده داری بود؛ جنبشی که اتفاقاً زنان در آن نقشی اساسی بازی کردند. وقتی کنگره عاقبت به بردگان سابق حق رای را اعطاء کرد، زنان احساس کردند مغبون شده اند و به آنان خیانت شده.

با توجه به این که انتخابات و رای گیری هنوز در کنترل ایالات بود، زنان به ناچار تلاش خود را معطوف به ایالات و مجالس قانون گذاری ایالتی کردند. سرزمین وایومینگ [برای اولین بار] در ۱۸۶۹ حق رای را به زنان اعطاء کرد. ولی تا سال ۱۹۰۰ تنها چهار ایالت به زنان حقوق سیاسی مساوی داده بودند. در عصر پیشرفت جنبش مجدداً به تلاش پرداخت؛ دو دهه از ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۷ را جنبش اصلاحات در حال جوشش و تخمیر درونی بود؛ و طرفداران حق رای بانوان تقاضای اصلاح و تنمیم [بازنگری] قانون اساسی را داشتند. وقتی در ۱۹۱۷ ایالات متحده وارد جنگ جهانی اول شد، و دلیل این کار را نجات دمکراسی عنوان نمود، خرد سیاسی اقتضا کرد که نمیشود آمریکائیان را به آن سر دنیا بفرستیم تا برای آرمان ها و ایده آل های بشری بجنگند و کشته شوند، در حالیکه همان حقوق را از نیمی از جمعیت مملکت خود دریغ می داریم. رئیس جمهور وودرو ویلسون که در ابتدا با آن متمم مخالفت کرده بود، اینک با آن موافقت کرد؛ و کنگره در ژوئن ۱۹۱۹ متمم قانون اساسی را تصویب نمود. تعداد ۳۶ ایالت [حد اقل] لازم در کمتر از يك سال متمم پیش نهادی را مورد تأیید قرار دادند؛ و زنان توانستند به موقع در انتخابات ریاست جمهور ۱۹۲۰ شرکت نمایند.

ادامه دارد